

# فهرست نویسی

## بدون تجربه حاصل نمی شود

○ گفت و گو: علی اوجبی

احسان الله شکراللهی

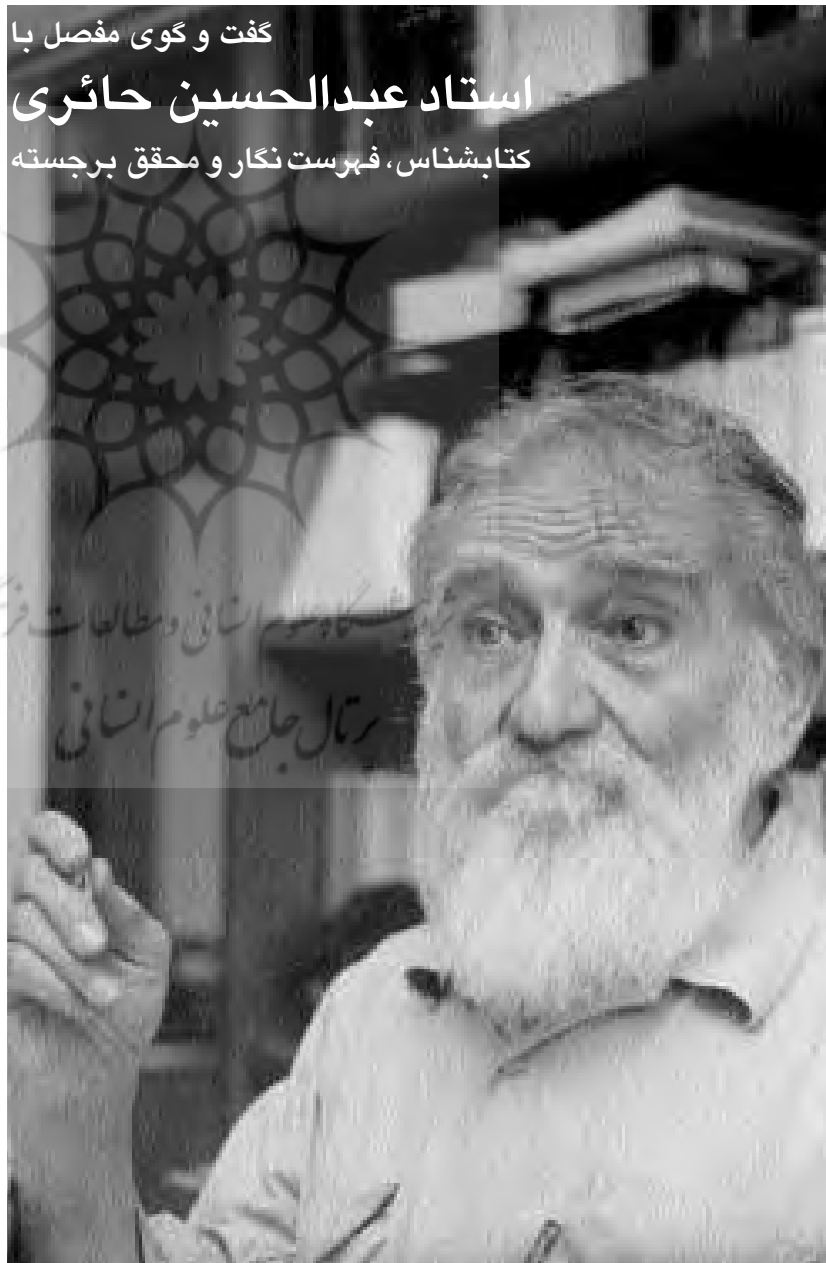
آبان ماه سال جاری، همگام با برگزاری نخستین همایش بزرگداشت حامیان نسخ خطی، از استاد عبدالحسین حائری تجلیل و قدردانی به عمل آمد. فتح بابی شد تا با اجازه استاد و علی رغم مشغله فراوان ایشان، گفت و گویی مفصل با ایشان درباره زندگی شخصی، تحصیلات، فهرستنویسی نسخ خطی، تصحیح متون و پاره‌ای چند از موضوعات نسخ خطی صورت گیرد که در پی می‌آید.

**شکراللهی:** بسم الله الرحمن الرحيم. ضمن تشکر از جناب استاد عبدالحسین حائری که وقت گرانبه‌ای خودشان را در اختیار ما قرار دارند و پذیرفتند که گفت و گویی پیرامون تحصیلات و تجربیات ایشان ترتیب دهیم، از آقای اوجبی خواهش می‌کنم که آغازگر این گفت و گو باشند.

**اوجبی:** استاد، سوآلی که برای من خیلی مهم است این است که اساتید فقه و اصول شما چه کسانی بودند و درس ایشان چه ویژگی داشت که شما آنها را انتخاب کردید.

**استاد حائری:** همان طوری که می‌دانید درسهای حوزوی سه دوره دارد و هر دوره‌ای خود دو مرحله است. دوره مقدمات دو مرحله دارد: مرحله مقدماتی و مرحله عالی. در مقدماتی کتابهای ابتدایی نظیر صرف و نحو خوانده می‌شود؛ از قبیل جامع المقدمات سیوطی و صمدیه در مرحله عالی دوره مقدماتی درسهای عالی ادبی مثل مغنی مطول خوانده می‌شود.

دوره سطح هم دو مرحله است: سطح ابتدایی و سطح انتهایی. سطح ابتدایی طبق برنامه متداول قدیم با کتابهایی چون معالم، قوانین و فصول شروع می‌شد و بعد در مرحله عالی دوره سطح رسائل و مکاسب شیخ خوانده می‌شد. نهایت دوره سطح کفایه مرحوم آخوند ملاکاظم بود که از



تعریف ما از فهرستننگاری این است:

«معرفی کتابهای یک کتابخانه از نظر کتابشناسی و نسخه شناسی».

کسی این تعریف را رد نمی کند؛ همه این تعریف را پذیرفته اند.

اما در عمل فهرستهایی نوشته می شود که از مصداق این تعریف خارج هستند.

این تعریف شامل حالشان نیست؛ اما با عنوان فهرست چاپ و استفاده می شوند

تا حدی هم شاید قابل استفاده باشند

کتابهای عالی سطح است.

تدریس دوره مقدماتی مرا دایی ام، مرحوم حاج آقا مرتضی که مردی مجتهد و عالم بود برعهده گرفته بود؛ چون من سنم خیلی کم بود و برایم مشکل بود که استادانی از داخل مدرسه فیضیه انتخاب کنم. وی درسهای مقدماتی را تا اوایل سطح برایم گفت. بعضی از این درسهها را با آیت... مشکینی که به شیخ علی اردبیلی معروف بودند می رفتیم پیش مرحوم حاج آقا مرتضی.

بخش عمده ای از رسائل را پیش آیت... گلپایگانی (ره) که البته در آن وقت مرجع تقلید نبودند خواندم. ایشان در آن زمان یکی از اساتید حوزه بودند. من چند سال در درس رسائل ایشان شرکت کردم قسمت دیگری از رسائل را پیش مرحوم آقا سیدصادق شریعتمداری (برادر مرحوم آقا سیدکاظم شریعتمداری) که از فضلالی حوزه بود خواندم. مکاتب را هم پیش مرحوم آقا مرتضی خواندم و هم پیش حاج آقا روح الله خرم آبادی از فضلالی قدیم قم و از شاگردهای اولیه مرحوم جد ما و از هم دوره های مرحوم امام خمینی که مدتی رفته بود خرم آباد.

قسمت اعظم درس کفایه را خدمت مرحوم آقا شیخ محمدعلی کرمانی که از نجف آمده بود و از شاگردان مرحوم آقاضیای اراکی بود خواندم. یاد می آید به مبحث حجیت ظواهر که رسیدیم، ایشان گفت: چند روز کتابهایتان را بگذارید کنار که من این چند روز می خواهم درس خارج بدهم و از ما خواست یادداشتهایی را که از مرحوم استادش آقا ضیا داشت بنویسیم.

من درس سطح را که در ۱۳۲۰ شروع کرده بودم در ۱۳۲۴ به پایان بردم و از اواخر سال ۱۳۲۴ و اوایل ۱۳۲۵ به درس خارج رفتم. برای انتخاب اساتیدی که درس خارج می دادند شروع به بررسی

کردم در آن زمان هنوز آیت... بروجردی (ره) به قم نیامده بودند.

من اول به درس اصول مرحوم آقای خوانساری رفتم. ایشان اهل بحث بود و طلبه خیلی راحت می توانست پیش ایشان حرف بزند. من خیلی دوست داشتم با استادی کار کنم که به شاگرد اجازه اظهار نظر بدهد.

سر درس آقای خوانساری بیش از همه درسهای دیگر می شد با ایشان بحث کرد. ایشان بسیار استقبال می کردند. یادم است در مبحث مقدمه موصله که یکی از مباحث مهم اصول است چند روز بعد از اتمام درس من با ایشان تا منزلشان رفتم. از لابه لای جمعیت عبور می کردیم و مردم به ما تنه می زدند. ایشان کاری به این ازدحام نداشت و گوشش به من بود و جواب می داد. من حداقل سه روز با ایشان تا منزلشان رفتم و بحث را تا آنجا ادامه دادیم. وقتی آقای حجت هم درس می داد، من حرف می زدم. اما جوابهای آقای حجت بسیار کوتاه و تک کلمه بود. با ایشان نمی شد خیلی مفصل بحث کرد. اما آقای سیدمحمدتقی خوانساری کسی بود که می شد با ایشان مفصل حرف زد.

برای مثال، یک روز که مبحث تداخل اسباب مطرح بود در علم اصول، ایشان مطلبی را از کفایه نقل کرد. بعد پرسید که نظر شما راجع به ایراد آقای مشکینی (که از اساتید عراق بود و از شاگردان مرحوم آخوند) در این خصوص چیست؟ اتفاقاً من شب قبل این مبحث را از همان نسخه معروف به چاپ مشکینی که حاشیه مفصل ایشان هم کنار متن کفایه چاپ شده بود مطالعه می کردم و به نظرم رسید ایرادی که آقای مشکینی به مطلب مرحوم آخوند گرفته است، وارد نیست. وقتی آقای خوانساری حرف مرحوم آخوند را نقل

کرد، ایراد آقای مشکینی را هم نقل کرد و گفت: ببینید به نظر شما این ایراد وارد هست یا نه. من بلافاصله که حرف ایشان تمام شد، گفتم که ایراد وارد نیست و نظرم را گفتم. چون من آن موقع هفده سال بیشتر نداشتم و قدم خیلی کوتاه بود، یکی از دوستان من که الان در قم آیت الله است خنده اش گرفت و من که شروع کردم به جواب دادن ایشان می خندید. آقای خوانساری چنان برخورد شدیدی با آن آقا کرد که من حیرت کردم. او را ملامت کرد و از من و خانواده ام تعریف کرد. البته من به درس فقه ایشان نمی رفتم. در درس اصول به خاطر مباحث پایه ای احتیاج به بحث است. به درس اصول آیت الله صدر هم می رفتم. درس صلوة آقای حجت هم رفتم. کلاس فقه آقای بروجردی هم شرکت کردم. من آقای بروجردی و آقای حجت را برای درس فقه انتخاب کردم چون این دو نفر نسبت به سایر علما روش متفاوتی داشتند. هر دو به کتب حدیث و اخبار عنایت زیادی داشتند، البته آقای بروجردی بیشتر و آقای حجت کمتر. علمای دیگر مبانی را براساس اصول بحث می کنند. آقای بروجردی که اصلاً فلسفه خود را راجع به فقه گفته بود و معتقد بود که حتی درک درست یک حدیث لازم است تاریخ مربوط به آن عصر و زمان را شناخت تا بتوان تشخیص داد که این سؤال و جواب در چه زمینه اجتماعی و درک اجتماعی صورت گرفته است. ایشان معتقد بودند که اگر کسی تاریخ را نداند در اجتهاد او نقص خواهد بود. بر این اساس به شدت در احادیث دقت می کردند.

آقای حجت هم تقریباً همین طور بود؛ منتها درس آقای حجت فشرده تر و دسته بندی شده و منظم تر بود.

درس آقای حجت آخرین درسی بود که در آن





شرکت کردم. بعد از همه اساتید درس ایشان را انتخاب کردم. یک دلیل انتخاب درس این دو بزرگوار این بود که هر دو در یک زمان درس صلوة مسافر را شروع کرده بودند که کلی مسئله و دقایق خاص داشت.

آقای بروجردی در قم مبحث علمی ارزنده‌ای را شروع کرد که مبحث شروط بود. شروط با آن مذاق علمی آقای بروجردی مبحث بسیار مهمی بود. تمام قراردادهای ذیل عنوان شروط مطرح می‌شد و طبعاً مباحث خیلی جدیدی در فقه به بحث گذاشته می‌شد. بعد از این مبحث هم مدتی مبحث ارث زوجه را مطرح کردند که من آن را در یک رساله جداگانه نوشتم و نکته جالبی که در این مبحث مطرح شد این است که زوجه‌ای که فرزند نداشته باشد یک هشتم ارث می‌برد و زوجه‌ای که فرزند داشته باشد یک چهارم.

**اوجبی:** آن موقع آیا حضرت امام (ره) هم درس فقه و اصول می‌گفتند؟

**استاد حائری:** بله، مرحوم امام یکی دو سال بعد از شهریور ۲۰ و رفتن پهلوی اول، درس عمومی فلسفه را ترک کردند و در منزل به طور خصوصی درس می‌دادند. بعد شروع کردند به درس دادن مکاسب که جزء دروس سطح است. پس از مدتی ایشان درس خارج را نیز شروع کردند. ایشان دو دوره درس اصول دادند که یک دوره‌اش فقط آقای منتظری بود و آقای مطهری و آقای سبحانی دوره دوم که در سال سی و اندی شروع شد، دوره عمومی بود.

**اوجبی:** ظاهراً ایشان درس اخلاق هم داشتند. **استاد حائری:** بله، من چند جلسه در درس اخلاق ایشان شرکت کردم. ایشان صبح پنجشنبه و جمعه در مدرسه فیضیه درس می‌گفتند و کلاس پرشور و حالی بود. یاد می‌آید که ایشان به حدی در موقع درس گفتن با شور و هیجان و جدی بودند که دست ایشان بر اثر فشار دادن به زمین درد می‌گرفت. این حرکت نشانه اصرار بر آن حرف و مفهوم بود. همیشه هم سر درس این عبارت مربوط به زیارت شعبانیه را می‌خواندند: «و انرا بصار قلوبنا بضيءا نظرها الیک» که این از همان اول

شعار امام بود. این از آن عبارتهایی است که معنی عرفانی خالص دارد.

**اوجبی:** کلاس اخلاق امام (ره) بیشتر جنبه روایی داشت یا به احوال عرفا و سیر و سلوک آنها نیز می‌پرداختند؟

**استاد حائری:** درحقیقت بیشتر درباره سفارشها بود. استاد و اشاره به اخلاق هم بود. اما اخلاقی که عرفا می‌گویند سبک خاصی است. تهییج افراد است به اینکه به سمت اخلاق بروند و سلوک داشته باشند و در سلوکشان رعایت اصول انسانی را بکنند؛ عادات را فراموش نکنند، به تربیت نفس بپردازند؛ محاسبه نفس را فراموش نکنند. اینها مبانی درس اخلاق است که به سبک عرفان ارائه می‌شود. اخلاق درسی است که هم به روش علمای مذهبی ارائه می‌شود و هم به روش عرفا. در عرفان اهدافی را برای انسان در نظر می‌گیرند و مراتب کمالی او را براساس ریاضت و مراقبه و محاسبه نفس بیان می‌کنند.

**اوجبی:** دوره‌های عالی فلسفه مثل اسفار را شما مباحثه کردید. آیا شما اعتقادی به فلسفه نداشتید که این دروس مثل اسفار را در کلاس درس نگرفتید یا اینکه احساس می‌کردید خودتان از عهده برمی‌آیید.

**استاد حائری:** من در فلسفه فقط شرح هدایه را پیش آقا میرزاعلی حکمی خواندم که خواهرزاده آقامیرزاعلی اکبر یزدی معروف در قم بود که جماعت اساتید فلسفه قم مثل آقا سیدابوالحسن قزوینی پیش ایشان فلسفه خوانده‌اند. امام هم از آقا سیدابوالحسن قزوینی درس فلسفه گرفته بودند و این را من از خود ایشان شنیدم. من بیشتر به تشویق خود آقا میرزا علی، قدری فلسفه خواندم؛ چون اصلاً انگار خانواده حائری اهل فلسفه نبودند. من راجع به صداقت کار تعصب دارم. این همه بحث فایده‌اش چیست؟ من از حرف زیاد اما بی‌نتیجه پرہیز داشتیم و این متأسفانه در سر درس فلسفه معمول و مرسوم بود. من معتقد بودم که بحث بر اساس حق باید باشد؛ یعنی اگر آدم احساس کند حرفش حق نیست نباید روی حرفش اصرار کند. کسانی که در زمینه فلسفه کار می‌کنند

بیشتر لفاظی می‌کنند. به هر حال من به درسهای آقایان نرفتم و فقط شرح اشارات و اسفار را مطالعه کردم. فکر می‌کردم که احتیاج به درس خواندن ندارد. البته نمی‌خواهم این حرف باعث سوءاستفاده بشود؛ چون برخی از علمای بزرگ هم درس نخواندند و اشتباههای بزرگی از ایشان در طول تاریخ دیده شد.

به هر حال درس نخواندن خوب نیست و من هم فلسفه نخواندم جز اندکی؛ و اگر مقداری در این مقوله وارد شدم خودم مطالعه کردم. نه اینکه اعتقاد به بطلان فلسفه داشته باشم؛ بلکه دیدم کسانی که درس فلسفه می‌دهند و می‌خوانند به الفاظ بیشتر دل بسته هستند تا حقایق و معانی. شاید در این مورد اشتباه می‌کنم؛ اما به هر حال این طور فکر می‌کنم.

**شکراللهی:** جناب استاد، آیا شما رغبت به تحصیلات دانشگاهی داشتید؟

**استاد حائری:** بله، وقتی که به تهران آمدم، براساس فکر قدیم خانوادگی دوست نداشتم که به ادارات وارد بشوم و به فکر رفتن به بازار بودم. پیش خودم فکر می‌کردم حالا که من نمی‌خواهم طلبه باشم، چون آدم امینی هستم می‌توانم در بازار تحصیلدار و صندوقدار یک تجارتخانه بشوم. تا اینکه یک روز آقای تفضلی که در آن زمان رئیس کتابخانه مجلس بود، مرا دید و برای کار در کتابخانه از من دعوت کرد. از آن به بعد، مرتب به کتابخانه رفتم. آقای تفضلی به من اصرار کرد که بروم دانشگاه و می‌گفت که اگر دانشگاه بروی، آینده‌ات تأمین خواهد بود. خلاصه، خیلی مرا تشویق کرد. اما شاید به دلیل غرور، توصیه ایشان را نپذیرفتم و فکر کردم نباید به دانشگاه بروم. آقایانی که مرید مرحوم امام بودند دعوت کردند از من که بروم دانشگاه و درس اصول بگویم که آن را هم روی همان خیال اولیه که داشتم قبول نکردم. مقدر این بود که بیایم اینجا و به کار نسخه‌های خطی بپردازم. آقای دکتر تفضلی می‌گفت که اگر نروی دانشکده الهیات و مدرک نگیری، بعدها برای کارت مشکل پیش می‌آید و مشکل هم پیش آمد. زمانی که در مجلس



کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم شد، توضیحی بفرمایید و بفرمایید که شما در این زمینه چه نقشی داشتید؟

**استاد حائری:** من و حاج آقا عزالدین قرار گذاشته بودیم راجع به بعضی از احادیث که جنبه استدلالی داشت و بیشتر از حضرت امام رضا (ع) و حضرت امام علی (ع) بود بررسی کنیم و ببینیم با اصول فلسفه انطباق دارند یا نه. روزهای پنجشنبه می‌رفتم منزل حاج آقا عزالدین و یکی دو ساعتی با هم صحبت می‌کردیم. یک روز وقتی خواستم وارد منزل ایشان بشوم، به من گفت که آقای قاضی هم اینجاست (به مرحوم علامه طباطبایی می‌گفتند قاضی طباطبایی). گفتم: ایشان که استاذند! گفت: به هر حال خواهش کرده‌اند. که در جلسات ما شرکت کنند. من هم از

با من خیلی بحث کردند. من به ایشان گفتم احساس می‌کنم روحانیون نقش و عضویت فعالی در جامعه ندارند و مردم احساس نیاز نسبت به این قشر نمی‌کنند. امام معتقد بودند که نه این‌طور نیست. از طرفی هم در قم مسائلی به وجود آمده بود از قبیل اینکه وقتی آقای بروجردی آمده بودند قم، آنجا خیلی شلوغ شده بود. آن جو خوب علمی که در حوزه بود کم‌کم داشت خراب می‌شد. زمانی بود که حتی در مجالس روضه بحث علمی وجود داشت. اما این جو شکست و سکوت مطلق حکمفرما شد که افراد از بیم قطع شدن مستمری جرئت اظهارنظر در هیچ موردی نداشت و همه از همدیگر واهمه داشتند. این تنزل اوضاع باعث شد که من تصمیم خودم را بگیرم.

**اوجبی:** راجع به جلساتی که منتهی به نوشتن

استخدام شدم با رتبه سه استخدامم کردند که معادل لیسانس بود. بعد از چند وقت متوجه شدم که حق لیسانس به من نمی‌دهند. نامه‌نگاری کردم که ببینم علتش چیست آنها از شورای عالی فرهنگ استعلام کردند و آنها هم پاسخ دادند که برای گواهی اجتهاد ارزشی معین نشده است تا بعد از پیگیری‌های فراوان حق لیسانس را پرداخت کردند. خلاصه در مورد گرفتن مدرک تحصیلی دانشگاهی حق با آقای تفضلی بود. حتی بعد از انقلاب هم کارشکنی‌هایی وجود داشت که نشان می‌داد عده‌ای با من موافق نیستند. در سال ۷۲ که بازنشسته شدم، به من گفتند: از قم اجازه اجتهاد را بگیر. گفتم: من که ادعای مرجعیت تقلید ندارم! اجازه اجتهاد من در پرونده‌ام موجود است. اخیراً که پرونده‌ام را دیدم متوجه شدم کسی که رئیس کارگزینی بوده نوشته است که فلانی اجازه اجتهاد دارد و این دیگر نیازی به تأیید ندارد. اما معاونش پاسخ داده بود: خیر برای موارد اینچنینی حتماً باید سازمان تبلیغات تأیید کند. بالاخره آنها با دفتر تبلیغات مکاتبه کردند و از دفتر تبلیغات با من تماس گرفتند که چکار می‌کنی؟ من هم گفتم: منظور شما چیست؟ این گواهی مربوط به پنجاه سال پیش است. حالا بعد از این همه سال شما می‌خواهید مرا امتحان کنید؟ خلاصه در زمانی که آقای عیابی رئیس سازمان تبلیغات بود تأیید درجه اجتهاد من آمد؛ منتها مجلس آن را بیش از لیسانس حساب نکرد؛ درحالی که دوره دوم خارج معادل فوق لیسانس یا دکتری محاسبه می‌شود.

**اوجبی:** استاد، این که شما از قم تشریف آوردید تهران چه علتی داشت؟ آیا محیط حوزوی را نپسندیدید یا اینکه در بیت معظم مرحوم ابوی مشکلی وجود داشت یا زندگی در قم برای شما مضایقی داشت؟

**استاد حائری:** به نظرم همه اینها بود. بعضی وقتها هم از خودم سؤال می‌کنم که آیا فشارهایی که در نوجوانی به خاطر لباسم وجود داشت (در من اثر گذاشت که این کار را بکنم؟) وضع اجتماعی مردم خیلی روی من تأثیر گذاشته بود. یادم می‌آید که مرحوم امام خمینی (ره) راجع به درآوردن لباس



وقتی تعریف فهرست‌نویسی را باز می‌کنیم می‌شود:  
 «شناختن و شناساندن مؤلف، شناختن و شناساندن  
 نام کتاب و شناختن و شناساندن موضوع کتاب؛ هر مقدار که امکان پیدا کند.  
 اگر شناسایی واقعی و در حد کمال ممکن نشد مثلاً  
 زمان دقیق تولد و وفات مؤلف شناخته نشد،  
 حداقل حدود زمانی‌اش باید شناسایی شود»

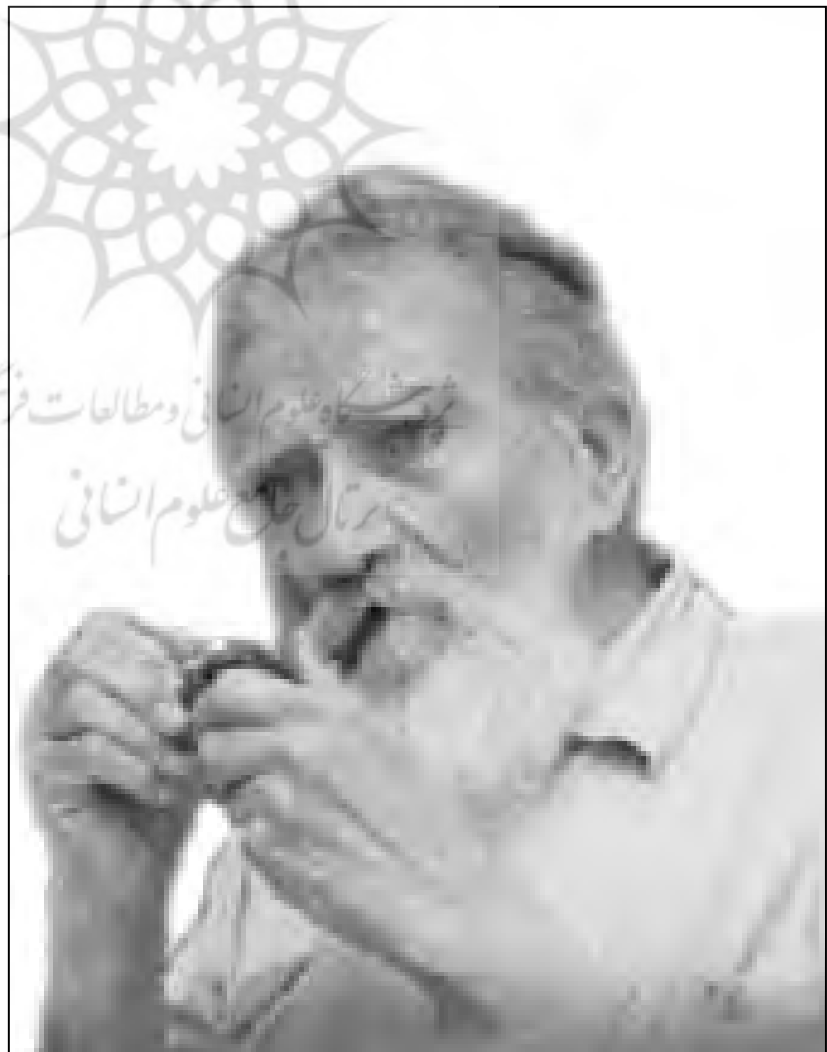
اشکال از اینجا شروع می‌شود که کسی که فهرست‌نگاری می‌کند،  
 فراموش می‌کند که دارد فهرست می‌نویسد؛ فکر می‌کند دارد مقاله می‌نویسد و  
 در مقاله هم که عرصه برای قلمفرسایی باز است و مقاله‌نویس  
 هر چه دلش بخواهد می‌نویسد، مبالغات و حرفهای قلمبه و سلمبه!  
 در صورتی که فهرست‌نویس زبان خاصی دارد: کتاب چیست و مؤلفش کیست؟  
 نه ستایش زیادی دارد و نه حرفهای گنده گنده،  
 اسم کتاب، اسم مؤلف، زمان مؤلف

شما خواهش می‌کنم حرفی نزن. اولین باری بود  
 که من آقای طباطبایی را از نزدیک می‌دیدم.  
 همان‌طور که حاج‌آقا عزالدین قبلاً به من گفته بود  
 مردی بود به شدت محجوب و زمانی که حرف  
 می‌زد به صورت مخاطب نگاه نمی‌کرد و  
 در مجموع بسیار انسان جالبی بود. آن جلسه و چند  
 جلسه بعد هم در منزل حاج‌آقا عزالدین گذشت؛ تا  
 اینکه شرکت و حضور مرتیم در آن جلسات دچار  
 وقفه شد. اما حاج‌آقا عزالدین مرا در جریان  
 می‌گذاشت که در جلسات چه می‌گذرد. این میانه  
 گاهی هم باز در آن جلسات شرکت کردم تا  
 اینکه متوجه شدم که با مجله تهران مصور قرار  
 گذاشته‌اند که مقالاتی بر ضد توده‌ای‌ها و استدلال  
 در اثبات وجود خدا منتشر کنند و خلاصه وارد  
 مسیرهای دیگر شدند که من دیگر اصلاً شرکت  
 نکردم.

اوجبی: چرا علامه طباطبایی پیشنهاد دادند  
 که در آن جلسات شرکت کنند؟  
**استاد حائری:** بله این خیلی فوق‌العاده است.  
 ایشان با پدر آقا عزالدین آشنا بودند و در جریان این  
 جلسات قرار گرفتند. البته این یک واقعه غیرعادی  
 است و من برای کسی هم تا به حال این را نقل  
 نکرده بودم. خوب، چون این‌گونه جلسات در قم  
 رسم نبود، ایشان وقتی شنیدند، خواستند که در این  
 جلسات شرکت کنند. البته من گفتم: ایشان استاد  
 است و در ردیف ما نیست. اما آقا عزالدین گفت که  
 ایشان خودش ابراز تمایل کرده‌اند.

اوجبی: استاد، شما در درسهای اصول فقه،  
 تقریرات درسه‌ها را یادداشت می‌کردید. آقا عزالدین  
 در گفت و گوی خود به این مسئله اشاره کرده‌اند  
 که شما دروس طول هفته را آخر هفته می‌نوشتید  
 اگر ممکن است در این باره توضیح بفرمایید.

**استاد حائری:** بله، الان برخی از تقریرات  
 از جمله درس مرحوم آقای بروجردی موجود است.  
 البته شاید این چیزی که آقا عزالدین فرمودند هم  
 بود؛ یعنی پنجشنبه‌ها درس کل هفته را  
 می‌نوشتیم. اما آن چیزی که معمول بود این بود که  
 من تابستانها که تعطیلی و فراغت بود، درسهای  
 مربوط به پاییز را می‌نوشتیم - چون پنجشنبه‌ها هم  
 به اندازه خودش کار و مشغله وجود داشت و  
 فرصت نمی‌شد - مسئله دیگر این که بعضی از  
 آقایان که الان جزو آیت‌الله‌ها هستند - حداقل دو  
 نفر از آنها را الان به خاطر دارم - درسه‌ها را هر شب  
 می‌نوشتند و جاهایی از نوشته‌ها را خالی  
 می‌گذاشتند و تابستانها می‌آوردند و به من  
 می‌دادند که برایشان پر کنیم. با اینکه آنها هر شب  
 می‌نوشتند یادشان نمی‌ماند. اما من تابستان  
 جاهای خالی را برایشان پر می‌کردم؛ یعنی مطلب  
 در طول سال از ذهنم خارج نمی‌شد و این بحث را  
 بارها با آقای عزالدین داشتیم که اگر کسی مطلبی



را خوب درک بکنند، بعید است از ذهنش خارج بشود. الان هم عقیده‌ام همین است. فراموشیها به خاطر این است که مطلب را سرسری می‌خوانند یا می‌فهمند و شمه‌ای از آن را به ذهن می‌سپارند و به همین خاطر به مرور زمان از ذهن محو می‌شود. اما اگر کسی مطلبی را دقیق و روشن درک کرده باشد، امکان ندارد آن را فراموش کند؛ مگر آنکه مدتها از آن گذشته باشد که باز در آن صورت با یادآوری به خاطر خواهد آمد.

**شکراللهی:** جناب استاد، اگر ممکن است راجع به مقوله لغت هم کمی صحبت بفرمایید، درباره اهمیت کار لغت، ارزیابی کارهای انجام شده در ایران و همین‌طور تجربه خودتان در این زمینه. **استاد حائری:** بله، ارزیابی کارهای انجام شده در ایران کار گسترده‌ای است؛ چون چند نوع کار انجام شده است. روی لغات عامیانه کار شده است. روی لغات دخیل در فارسی هم کار شده است. در این میان یک کار اشتباهی صورت گرفته و آن درباره لغات دستاویزی است که به منزله لغات قدیمی وارد زبان فارسی کرده‌اند. از همه بدتر این که عده‌ای از فضلا این را به صورت جدی قبول کردند و آنها را وارد کتابهایشان کردند مثل برهان قاطع که کتاب لغت است و مرحوم معین خدمت ارزنده‌ای کرد و در پاورقیها کلمات و دستاویزی آن را جدا کرد و توضیح داد.

بعد دو نفر از معاریف ایران کتاب لغتی ساختند که به خاطر پیروی از دستاویز کارشان بی‌ارزش شد. کتابی به همت ناظم الاطباء گردآوری شد با عنوان «فروندسار» یعنی فرهنگ لغت فرنود یعنی واژه که یک کلمه دستاویزی یعنی ساختگی است؛ سار هم یعنی محل. ارزش کار یکی از شاعران معروف، یعنی ادیب السلطنة سمیعی به خاطر همین موضوع پایمال شد؛ چون او با آن همه قصاید فاخر و ارزشمند، از لغات دستاویزی استفاده کرده بود. البته آن زمان هنوز مسئله دستاویز افشا نشده بود. تا اینکه مرحوم پوردادود گفت که این لغات ساختگی و بی‌معناست، یا لغاتی است هندی، اردو و ترکی. در صورتی که این لغات را لغات قدیمی‌تر از پهلوی معرفی کرده بودند.

باز از جمله مسائلی که وجود داشته و دارد لغت‌سازی‌های فرهنگستان زبان است که در زمان پهلوی در ایران راه افتاد و از جمله کسانی که راجع به لغات ساختگی فرهنگستان مقاله انتقادی نوشت مرحوم کسروی بود. برای مثال، راجع به لغت «ارتش» نوشته بود که «ارتش» در لغت فارسی یعنی اره و تیشه و غیر از این معنای دیگری ندارد، مخفف اره و تیشه است و هیچ ریشه‌ای فارسی آن را تأیید نمی‌کند. خلاصه این مشکلات لغت در ایران است؛ و کسی که کار لغت می‌کند باید به این مسائل توجه داشته باشد.

اما از کارهای ارزنده‌ای که در زمینه لغت در ایران انجام شد لغتنامه دهخداست. لغتنامه خدمت خوبی بود. ابتدا زیر نظر خود مرحوم دهخدا و بعد زیر نظر استاد خوبی مثل مرحوم دکتر معین تدوین شد. ولی خوب لغت هنوز مشکلاتی دارد.

یادم می‌آید زمانی که دکتر معین چاپ دوم برهان قاطع را درمی‌آورد - که بسیار چاپ ارزشمندی است و در پاورقیها ریشه‌های لغات، اعم از پهلوی و سانسکریت و غیره را نشان داده است - تصمیم داشت توضیحات اضافی را در آخر جلد پنجم بیاورد. و به اعضای لغتنامه از جمله من گفته بود: اگر چیزی نوشتید آن را کنار برهان قاطع بیاورید. من چیزی نوشته بودم راجع به کلمه «زبون» و اشکالاتی که در نسخه‌های خطی است که گاهی در نسخه‌های مثلاً از وسط سطر یک کلمه افتاده که عبارت بعدی معنای آن کلمه است، اما بعضی فکر کرده‌اند که این عبارت همان معنی کلمه قبلی است؛ مثلاً برای ربون معنایی ذکر کرده بودند که چون این کلمه از آن نقطه افتاده بود معنای ربون و زبون قاطی شد. در آنجا من اثبات کردم که چنین اشکالاتی در نسخه‌های خطی و استفاده از آنها وجود دارد که مرحوم دکتر معین در دو صفحه از تعلیقات آن را آورده است. آقای دکتر معین به کار من علاقه داشت و تشویق ایشان باعث شد که علی‌رغم حضور نامرتبم و بعضی سلیقه‌های خاص در آنجا بمانم و به کارم در آنجا دلگرم بشوم. ریاست ایشان بر لغتنامه خیلی مهم بود و به همین دلیل کار بزرگی در لغتنامه انجام شد. اما لازم است همچنان در زمینه لغت کار بشود. کلمات هنوز تهذیب نشده است و باید کلمات غیرفارسی و نادرست از لغتنامه پاکسازی بشود.

**شکراللهی:** جناب استاد اگر ممکن است راجع به کارتان روی کشف‌الاسرار هم قدری توضیح بفرمایید.

**استاد حائری:** آقای علی‌اصغر حکمت قراردادی بسته بود با دانشگاه برای تصحیح کشف‌الاسرار. درحقیقت، هشت قرارداد بسته بود برای هشت جلد باقیمانده از ده جلد کشف‌الاسرار جلد یک و دو آن را قبلاً چاپ کرده بود. حدود سالهای ۱۳۳۸ یا ۱۳۳۹ برای بقیه کار قراردادی بسته بود که خود این قرارداد هم در قوانین دانشگاه استثنایی بود؛ چون با یک نفر یک قرارداد بیشتر منعقد نمی‌کردند. ایشان کار را این‌طور ترتیب داده بود که شانزده نفر را به کار دعوت کرده بود. به هر دو نفر یک جلد را سپرده بود که یک نفرشان محقق آن نسخه بود و نفر دیگر ناسخ نسخه. به این ترتیب از نسخه‌های اصل که پیششان بود نسخه‌برداری می‌کردند آقای حکمت از من خواست در کار چاپ این تصحیح همکاری و

نظارت داشته باشم. من با اینکه نسخه اصل و حتی عکسی در دستم نبود و فقط متنی را که برای چاپ آماده می‌کردند به دستم می‌دادند، اغلاط و افتادگیهای زیادی پیدا کردم. یادم است که چند بار آقای حکمت در جلسات هفتگی روزهای شنبه یا یکشنبه که در منزل ایشان برای بررسی کار تشکیل می‌شد به ناسخان اعتراض کرد. اما طوری شد که مثل بعضی از کارهای زمان شاه تمام اصلاحات مرا از کنار کار حذف کردند. زمانی که قرار شد به هر یک از اعضای این گروه یک دوره کشف‌الاسرار بدهند، من پیشنهاد کردم دوره‌ای را که خودم تصحیح کرده‌ام، به من بدهند. در آخر یکی از آن جلدها بخشی از اصلاحات من که بیست و هشت صفحه است چاپ شده است. اما بقیه جلدها در حد یک یا یک و نیم صفحه اصلاحات دارد. فقط همان یک جلد مطابق کاری است که من اصلاح کردم.

برای آقای حکمت ذهنیتی به وجود آورده بودند که یک روز به من اعتراض کرد که چرا این همه غلطگیری می‌کنی؟ چرا اختلاف نسخه‌ها را پایین صفحه نوشته‌ای؟ در صورتی که خودش تأکید کرده بود که مصححان قدیمی‌ترین متن را اساس قرار بدهند و نتیجه مقابله را در پایین صفحه منعکس کنند. بعد از اینکه ایشان به من اعتراض کرد، من دیگر نرفتم و یک ماه از این واقعه گذشت. روزی یک نفر از دوستان همان حوزه از طرف آقای حکمت دعوت کرد. ولی من نرفتم. بالاخره برای اینکه این مرد را خیلی عصبانی نکنم، رفتم پیشش. خیلی اوقاتش از دست من تلخ بود.

یکی از وقایعی که آن وقت اتفاق افتاد، این بود که آقای حکمت یکی از جلدها را که زیر نظر استادی بود از ایشان گرفت و به من سپرد و استاد محمد پروین گنابادی را نیز همکار من معرفی کرد. کار تمام شد. پولی هم به من از بابت آن کار ندادند. بعد از چند سال، دبیرخانه دانشگاه پیغام فرستاد که مقداری پول برای شما اینجا مانده است که اگر نیابید بگیرید، از بین می‌رود. خلاصه برایم فرستادند.

بعدها آقای رضضانی به من گفت که می‌خواهد چاپ دیگری از کشف‌الاسرار زیر نظر من درآورد و آن چاپ قبلی هنوز زیر نظر حکمت بود. من گفتم: دست‌نوشته‌هایم در اختیارم نیست. اگر بتوانید آنها را پیدا کنید، حاضرم در این زمینه با شما همکاری کنم. به هر حال، به دست من چیزی نرسید. اما گویا خود آقای حکمت این کار را کرد و مجدداً کشف‌الاسرار را چاپ کرد. به هر حال، مطمئنم حرفهایی که آقای حکمت در آخر زده بود، خلاف اعتقاداتش بود. ولی خوب، کاری بود که در آن زمان انجام می‌شد و باید آن را فاجعه به حساب



یقیناً برای کار فهرستنویسی فرد باید چند سال کار تجربی داشته باشد؛ بدون اینکه در نظر داشته باشد که اسمش پشت کتاب بیاید. این کار اشتباهی است که برای شروع کار فرد بخواهد فهرستی را به نام خودش در بیاورد. واقعاً چیز ناجوری از آب درمی آید. فقط باید کار کند تا تجربه بیندوزد

آورد.

**شکراللهی:** اگر اسم این گونه تصحیح متن را فاجعه بگذاریم حتماً راجع به تصحیح سایر متون هم چنین فاجعه‌هایی رخ داده است و همین الان هم شاید در حال رخ دادن باشد.

**استاد حائری:** بله، بعضی از آقایانی که در آن گروه بودند و با آن کیفیت کار می‌کردند الان جزو اساتید معروف‌اند و هنوز دارند با همان شیوه کار می‌کنند.

**اوجبی:** چند سؤال هم راجع به فهرستنگاری می‌خواهیم از شما بپرسیم؛ هرچند ممکن است بعضی از اینها تکراری باشد؛ اما به هر حال نمی‌شود با

شما گفت و گویی ترتیب داد و پیرامون فهرستنگاری از شما نپرسید؛ چون بیشتر ایام کاری شما به این امر گذشته است. اولین سؤال هم در این زمینه، تعریف فهرستنگاری از نظر شما است. آیا تعریف مورد نظر شما مورد اتفاق همه فهرستکارها هست یا خیر؟

**استاد حائری:** جواب این سؤال شاید کمی مشکل باشد. در مقام تعریف، فهرستنگاری تفاوت چندانی ندارد؛ در عمل متفاوت است. تعریف ما از فهرستنگاری این است: «معرفی کتابهای یک کتابخانه از نظر کتابشناسی و نسخه‌شناسی». کسی این تعریف را رد نمی‌کند؛ همه این تعریف را پذیرفته‌اند. اما در عمل فهرستهایی نوشته می‌شود که از مصداق این تعریف خارج هستند. این تعریف شامل حالشان نیست؛ اما با عنوان فهرست چاپ و استفاده می‌شوند. تا حدی هم شاید قابل استفاده باشند. وقتی می‌گوییم «معرفی کتابهای خطی

بس کارها به صورت نادرست اجرا شده است، یواش یواش این خودش شده است یک مکتب. مشکل بزرگ این است که این روشهای ناقص، یک مکتب شده است. پیغامها به من می‌دهند که آقا این چه کاری است که شما می‌کنید؟ یکی می‌گوید که اصلاً ما کتابهای نشناخته نداریم. همه کتابهای خطی عالم اسلام شناخته شده است. آقای منزوی معتقدند که کتابهای علمای شیعه را مرحوم پدرشان شناخته است. این عین تعبیر ایشان است: «چیزی باقی نمانده است که شناسایی بشود».

کسی دیگر گفته است که ما چیز نشناخته در جهان اسلام نداریم و همه تألیفات علمای مسلمان شناخته شده است. یا حرفهای دیگری زده شده است مبنی بر اینکه این قدر دقت و موشکافی لزومی ندارد، و در همان حد معرفی اجمالی کفایت می‌کند.

از اینها که بگذریم، اشتباهها مثل اشتباهی که در معرفی محراب القلوب صورت گرفته است ناشی از ناتوانیها و شتابهاست. شوق این که ادعا کنند کتاب شناخته شده باعث می‌شود اسمی با یک احتمال ضعیف غیرمتخصصانه‌ای انتخاب شود و آن اسم را بگذارند روی کتاب، بدون آنکه صحت این نام تضمین شده باشد. از بزرگان تا کوچکان این کار را کرده‌اند. من محمل این اشکال را شتاب حساب می‌کنم؛ شتاب که عاملش یا بی‌حوصلگی است یا عجله برای نتیجه‌گیری.

**اوجبی:** استاد، با توجه به تعریفی که فرمودید از دید شما یک فهرستکار برای شروع کار حداقل چه مهارت‌ها و تواناییهایی باید داشته باشد؟  
**استاد حائری:** مراتب دارد. ما نباید از کسی که شروع به کار فهرستنگاری می‌کند انتظار کمال این



یک کتابخانه از نظر کتابشناسی و نسخه‌شناسی»، یک تعریف کلی است. اما وقتی این تعریف را باز می‌کنیم می‌شود: «شناختن و شناساندن مؤلف، شناختن و شناساندن نام کتاب و شناختن و شناساندن موضوع کتاب؛ هر مقدار که امکان پیدا کند. اگر شناسایی واقعی و در حد کمال ممکن نشد، مثلاً زمان دقیق تولد و وفات مؤلف شناخته نشد، حداقل حدود زمانی‌اش باید شناسایی شود».

اما به این تعریف عمل نمی‌شود در بهترین وجهش باید بگوییم اشتباه یا سهل‌انگاری می‌شود. کسی که فهرست می‌نویسد باید بداند نقایص را به چه وسیله و از کجا رفع بکند و مجهولات را چگونه به معلوم تبدیل بکند و باید به چه منابعی مراجعه کند. برای این کار «هم باید بداند، هم باید بتواند، هم باید آنچه می‌داند و می‌تواند را انجام بدهد». سر تعریف دعوا نیست. سر عمل دعواست؛ سر نادرست عمل کردن. از





کرده باشد. در باستانشناسی، مهارت خواندن خط تدریس می‌شود؛ مثل خط کوفی و سایر خط‌های قدیمی که درس داده می‌شود. اما خواندن خطوطی که بد نوشته شده است یا خط‌هایی که در دوره‌های مختلف اسلامی در طول این هزار و چند صد سال نوشته شده است، نیاز به تمرین و ممارست و علاقه دارد تا فرد بتواند خط‌های ریز، بدخط و ناخوانا را بخواند. برای مثال، بی‌نقطه بودن حروف یکی از نکات ضعیف این ماجراست.

کتابی هست که قسمتی از آن به خط احمد غلام است. بعضی جاها که خودش را معرفی کرده است می‌گوید: «احمد غلام/ عملة خزانه سلطنتی» معلوم می‌شود که کتابدار بوده است. بعضی جاها بیشتر شرح می‌دهد. در یک‌جا نوشته است: «الان که من مشغول نوشتن این مطلب هستم، دیگر در اصفهان مرد وجود ندارد، همه زند» ظاهراً کتابه زده است و می‌خواهد بگوید که افغانها ریختند و همه جا را گرفتند و هر لحظه فکر می‌کنم می‌ریزند اینجا و من با عجله از کتابهای مهمتر یک تکه‌هایی را می‌نویسم که اینها حفظ بشود. البته از نظر او کتابهای مهمتر کتابهای جفر بود و بیشتر در آن زمینه انتخاب کرده است. از جمله از کتابی مطلب نقل کرده است که در هیچ‌جا اسمی از آن کتاب نیست. به هر حال، به خاطر عجله و هم شاید به خاطر کمی کاغذ طوری مطالب را نوشته است که من را به یاد مطلبی می‌اندازد که در بچگی می‌شنیدیم که فلانی خطش طوری است مثل مورچه که در آفتاب راه می‌افتد. خط این آدم را که می‌بینید یاد این مثل می‌افتید. چنان ریز و گرد نوشته است که حکایتی است و فقط باید دید. موارد این چنینی، شامل نوع خط است؛ یعنی نه خط کوفی و نستعلیق و نسخ و ثلث است و نه به زبان دیگری است. به همین زبان فارسی است. اما طور خاصی نوشته شده است که فقط باید دید و آشنا شد.

یقیناً برای کار فهرست‌نویسی فرد باید چند سال

گشت؛ یعنی این کار مبنای درسی ندارد. این چیزی نیست که با درس خواندن بشود کسب کرد. باید ضمن اینکه اصول نظری این کار را کسی می‌خواند و می‌آموزد حتماً مدتی در یک کتابخانه زیر نظر یک کارشناس باتجربه، تجربه عملی به دست بیاورد. من فکر می‌کنم که هیچ رشته‌ای از رشته‌های دانشگاهی یا حوزوی به خودی خود نمی‌تواند این مهارت را به فرد بیاموزد؛ مگر آنکه عملاً کار کند. البته درس‌خوانده‌های حوزه به خاطر دانستن زبان عربی در شناسایی کتابهای عربی موفقتر خواهند بود و از این نظر به درس‌خوانده‌های دانشگاه اولویت دارند. چون عربی خیلی کمک می‌کند به توان فرد در خواندن و فهمیدن تألیفات علمای اسلامی. خوب خواندن یک چیز است و فهمیدن چیز دیگر. بعضیها متن را می‌خوانند؛ ولی آن قدر مسلط نیستند که اشارات متن را متوجه بشوند و مثلاً از این اشاره مؤلف که زمان فلانی را درک کرده یا شاگرد فلانی بوده است او را شناسایی کنند. طبیعتاً هر چه فرد به کارش و زبان کارش واردتر باشد، بهتر می‌تواند از عهده بر بیاید. به خصوص در کارها کمی عربی دانستن لازم است و البته هوش و ذوق ذاتی هم بسیار بسیار به مدد افراد می‌آید و خیلی مهم است. ذوق خیلی مهم است و بی‌ذوقی در این کار بالای بزرگی است.

**شکراللهی:** جناب استاد، خواندن خط مستلزم دانستن زبان متن است. چون باید زبان متن را دانست تا بتوان خطی را که به آن زبان نوشته شده است، خواند.

**استاد حائری:** در این مورد مشکل است که بخواهیم به صورت کلی نظر بدهیم. زبان را می‌شود دانست. خیلی از طلبه‌ها هستند که براساس مقدماتی که خوانده‌اند زبان را می‌دانند. اما این دلیل نمی‌شود که بتوانند همه خطها را بخوانند. این مسئله توانایی خواندن خط‌های مختلف است. فرد باید خطوط مختلف را تجربه

کار را داشته باشیم. اشکال از اینجا شروع می‌شود که کسی که فهرست‌نگاری می‌کند، فراموش می‌کند که دارد فهرست می‌نویسد؛ فکر می‌کند دارد مقاله می‌نویسد و در مقاله هم که عرصه برای قلمفرسایی باز است و مقاله‌نویس هر چه دلش بخواهد می‌نویسد، مبالغات و حرف‌های قلمبه و سلمبه! در صورتی که فهرست‌نویسی زبان خاصی دارد: کتاب چیست و مؤلفش کیست؟ نه ستایش زیادی دارد و نه حرف‌های گنده گنده، اسم کتاب، اسم مؤلف، زمان مؤلف.

پس اول باید ببینیم فهرست‌نگاری چه ملزوماتی دارد بعد باید فکر کنیم که چطوری این تواناییها را فراهم کنیم. یکی از تواناییهای مورد نیاز توانایی خواندن خطهاست. این توانایی بزرگی است. آنچه ما از ملزومات فهرست‌نگاری می‌گوییم برای درجات کامل فهرست‌نگاری است. برای مقدمات که معلوم است باید تلاش بکند تا بتواند به آن نتیجه برسد. یکی از تواناییها هم شناختن مؤلفان است. مخصوصاً راجع به علوم اسلامی که ما داریم روی آن کار می‌کنیم، باید مؤلفان مسلمان را بشناسیم. شناخت ذهنی از آنها داشته باشیم تا در موقع لزوم به مراجع مربوطه مراجعه بکنیم. از موضوعات علوم هم باید اطلاع کلی داشته باشیم. این ویژگی برای کسی که برای کتابهای چاپی فهرست تهیه می‌کند و موضوع می‌دهد هم لازم است. طبعاً مقداری هم باید تاریخ دانست اگر ما راجع به تألیفات اسلامی صحبت می‌کنیم، راجع به تاریخ تألیفات اسلامی باید اطلاعاتی داشته باشیم. فهرست‌نگار در این زمینه هر قدر بیشتر بداند و آگاهی بیشتری داشته باشد، برای کار فهرست‌نگاری قدرتش بیشتر می‌شود. در این کار، دیگر تظاهر و ادعا به کار نمی‌آید و شناسایی و اطلاع واقعی نیاز دارد.

چگونه می‌توان این اطلاعات و مهارتها را یکجا جمع کرد؟ من فکر می‌کنم در دروسهای دانشگاهی و غیردانشگاهی نباید به دنبال آن





کار تجربی داشته باشد؛ بدون اینکه در نظر داشته باشد که اسمش پشت کتاب بیاید. این کار اشتباهی است که برای شروع کار فرد بخواهد فهرستی را به نام خودش دریاورد. واقعاً چیز ناجوری از آب درمی‌آید. فقط باید کار کند تا تجربه بیندوزد.

**اوجبی:** برداشت من از صحبت‌های شما این است که فهرستنگاری دانش‌هایی لازم دارد از جمله این که فهرستنگار عربی بداند، با موضوعات علوم اسلامی آشنا باشد و برای شناسایی رجال با منابع کتابشناسی و رجال هم آشنا باشد و از همه مهمتر نزد کسی که در این کار مسلط است کار بکند.

**استاد حائری:** بله، آن هم در یک کتابخانه که در آن کتاب خطی باشد؛ و الا رشته‌ای وجود ندارد که بتوان این کار را در آن رشته یاد گرفت؛ مثلاً اگر بگوییم تاریخ بخواند، البته در این رشته مطالبی هست که به درد فهرستنگار می‌خورد اما با خواندن تاریخ کسی فهرستنگار نمی‌شود. آن فهم ذاتی که برای انسان از خواندن زیاد، حاصل می‌شود باید در فرد به وجود بیاید. البته کمال، خیال است. اما همان کمال نسبی که به دنبالش هستیم مستلزم آن فهم عمیق و ذاتی است.

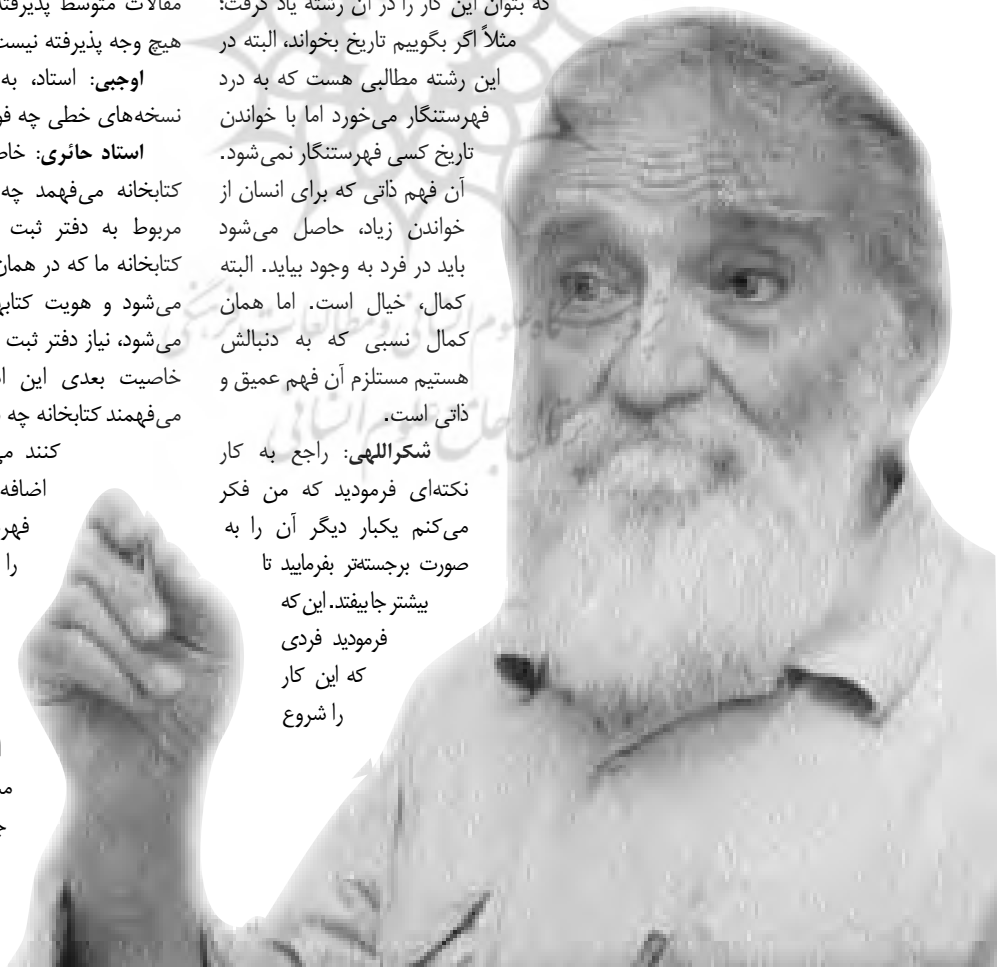
**شکراللهی:** راجع به کار نکته‌ای فرمودید که من فکر می‌کنم یکبار دیگر آن را به صورت برجسته‌تر بفرمایید تا بیشتر جایفتد. این که فرمودید فردی که این کار را شروع

می‌کند نباید خیلی سریع مطرح بشود و اسمش سر زبانها بیفتد و معروف بشود.

**استاد حائری:** بله، این اشتباه را من یکی دو مورد مرتکب شدم و کار خیلی اشتباهی بود. بارها مثلاً من عبارت را عوض کردم، اما آن شخص عبارت خودش را برگرداند سر جای اولش. چون فکر می‌کند باید این جور نوشت. فرض کنید یک مقاله متوسطی که کسی می‌خواهد بنویسد چه چیزهایی ممکن است در آن بنویسد؟ همان چیزها را در فهرست وارد می‌کند. اسم کسی را می‌خواهد بیاورد، دو سطر القاب و عناوین او را به فارسی و عربی می‌آورد. این اضافات در ادبیات خاص فهرستنویسی پذیرفته نیست. البته حتی در مقالات افراد محقق، این عبارات نمی‌آید. اما در مقالات متوسط پذیرفته است. اما در فهرست به هیچ وجه پذیرفته نیست.

**اوجبی:** استاد، به نظر شما فهرستنگاری نسخه‌های خطی چه فوایدی دارد؟

**استاد حائری:** خاصیت اولش این است که کتابخانه می‌فهمد چه دارد، البته این خاصیت مربوط به دفتر ثبت هم هست. اما در مورد کتابخانه ما که در همان زمان خرید با دقت عمل می‌شود و هویت کتابها تا حد زیادی مشخص می‌شود، نیاز دفتر ثبت هم طبعاً برطرف می‌شود. خاصیت بعدی این است که محققان جهان می‌فهمند کتابخانه چه دارد؛ و اگر بخواهند تحقیق کنند می‌توانند مراجعه کنند. به اضافه این که، از کتابهای فهرست می‌توان این استفاده را هم برد که معلوم می‌کند چه کتابهایی به درد چه چیزهایی می‌خورد. ثمر خیلی کلی و مهمش هم ارتباط آن با تاریخ علم است؛ البته برای ما مسلمانها، نه برای همه جهان. مثلاً اگر نسخه‌های خطی ما در آمریکا فهرست بشود برای آنها استفاده تاریخی ندارد. اما





از کتابهای منحصر بفرد است. بخشی از آن طب و داروشناسی است. کتابی به نام جیب العروس که چندین مجلد است هم درباره داروشناسی است و این جلد مخصوص عطریات گرانیجی است که خودش طرز تهیه آنها را هم می گوید. این کتاب مربوط به قرن دوم، همزمان با بنی العباس و نشان دهنده رفاه حاکمان است. البته آقای خوبی آن را رفاه مردم قلمداد کرده است. در صورتی که حاکمان بودند که همیشه پولدار بودند و برای عیاشیهای خود پول خرج می کردند. این کتاب اثر محمدبن احمد تمیمی. که من فیش کردم؛ ولی در اختیار آقای صدرایی قرار ندادم آقای سزگین هم که این کتاب را در همین جا دیده بود به هر حال، اسم کامل آن را آقای صدرایی در کتاب نیاورده و فقط نوشته نسخه کتابخانه مجلس است. بعد خیلی متأسف شدم که چرا این اطلاعات را در اختیار وی نگذاشتم.

جلد بیستم خیلی اطلاعات دارد که من با زحمت زیاد و چند سال کار آنها را استخراج کردم و خیلی از آنها را حتی در حافظه دارم، و تا حافظه ام برقرار است باید این را چاپ کنیم و اگر نکنیم خیلی بد می شود. جلد بیستم خیلی مهم است.

**شکراللهی:** با توجه به اینکه بسیاری از فهرستها را وارد کامپیوتر می کنند و به تعبیر شما اطلاعات غلط به این وسیله تکثیر می شود - همان طور که اطلاعات درست هم تکثیر می شود - چطور می توان جلوگیری از تکثیر اطلاعات غلط را گرفت ضمن اینکه از تکنولوژی نیز بی بهره نماند.

**استاد حائری:** با بازبینی همه فهرستها توسط یک گروه خبره و استاد و بعد ورود آنها به کامپیوتر. اما این کار به گونه ای جریان یافته است که الان نمی شود کاری کرد. من گفته بودم پنج سال کارها را متوقف کنید. اول بررسی کنید. هرچه می خواهید خرج کنید و هرچقدر نیرو دارید برای بررسی صرف کنید و فهرستها را قبل از بررسی وارد هیچ جا نکنید. اما نشد نمی شود وگرنه حرف حرف حقی است. اقبالاً معرفی مجموعه ها بسیار بسیار غلط و نارواست.

آقای نفیسی فرد سرشناس و نویسنده بزرگی است. ایشان فهرست نوشت و آقای گلچین فکر

مسئله پرداخته اند آن هم با عنوان «معرفة» البته در فلسفه قدری راجع به علم با عنوان وجود ذهنی بحث می شود. ولی مسئله بسیار مهم است که دیگر در کتابهای اصول رسم نیست.

مسئله تاریخ علم خیلی مهم است؛ مثلاً در کتابی که ویشارد کمیل نوشته با عنوان تاریخ طب، گفته است که در دانشگاه طب فرانسه استاد طب وقتی که می خواست ادعای فضل بکند چند کلمه از این سینا نقل می کرد که پیش شاگردانش پز بدهد که مثلاً من خیلی دانشمندم. خلاصه دستی با کمک علمای خودمان برای خودمان بی نامی خریدیم؛ و من فکر می کنم این وظیفه خیلی بزرگی است که مسلمانان تاریخ علمشان را خودشان تدوین کنند. تنها راهش هم آن است که تمام نسخه های ما دیده شود. اگر در آمریکا کسی فهرستی بنویسد من نمی توانم اطمینان کنم. حتماً خودم باید آن را ببینم. از کتابهای خطی هزار استفاده دیگر می شود که ممکن است کسی که قصدش فقط این بوده که اسم کتاب مؤلفش را بنویسد به آن توجه نکند. ای کاش می شد همه نسخه های خطی جهان را می دیدیم.

**شکراللهی:** چطور می شود فهرستهایی را که نوشته شده است بازبینی بکنیم و میزان اعتبار و اعتماد به آنها را بالا ببریم؟

**استاد حائری:** البته این کاری است که مسئولان باید اهتمام ورزند و مقدمات اجرایش را فراهم کنند. درخصوص فهرستهای کتابخانه، با کمک شما باید کاری بکنیم که بعضی فهرستها تجدید چاپ بشود؛ از جمله جلد های نوزده و ده. آرزویم این است که من زنده بمانم و جلد ده را تجدید چاپ کنم. تعلیقات زیادی برای جلد ده نوشته ام. فهرست جلد چهارم را نوشته ام. فهرست سه جلد اول فقط فهرست عنوانین کتاب است. این چهار جلد تعلیقات زیادی دارد. دلم می خواهد چهار جلد را تجدید چاپ کنم - برای اینکه خیلی از اطلاعات تغییر پیدا می کند - و بعد ان شاء الله جلد بیستم را چاپ کنم که بارها بررسی اش کرده ام و کتابهای خیلی مهمی در آن است. با بررسی های خیلی دقیق شناسایی شده.

کتاب صیدنه که آقای خوبی چاپ کرده یکی

ما از همان فهرست استفاده خواهیم کرد؛ چون مربوط به تاریخ ماست. البته از جهت تاریخ انسانی به کار خواهد آمد؛ اما ما بستگی زیادی با نتایج این تحقیق و بررسی داریم. پس اولویت برای ماست و هر جای جهان هم که فهرست نوشته بشود به نفع ماست و به نفع تدوین تاریخ علم که ان شاء الله به دست خودمان صورت خواهد گرفت.

**اوجبی:** سؤال بعدی من درباره تدوین تاریخ علم است. شما روی آن خیلی تأکید دارید.

**استاد حائری:** بله، چون مسئله بسیار مهمی است. من بارها دیده ام که خیلی از تحقیقات در حوزه های مختلف علوم در لابه لای این نسخ گم شده است و بدون تحقیق از آنها گذشته اند. البته در اصول فقه چون بعداً مبنای بزرگی از زمان شیخ مرتضی به بعد به وجود آمده که تغییر و تبدیل های زیادی شده است. ولی به هر حال بسیاری از مسائلی که قبلاً در یک کتاب اصول مطرح می شد و روی آن کار می شد، الان نیست، مثل مسئله تحسین و تقبیح عقلی. این مسئله خیلی مهمی است این که حکم عقل تا کجا متبع است و چقدر باید از آن تبعیت کرد. اصلاً آیا جز حکم عقل چیز دیگری می تواند متبع باشد. این مسئله بسیار مهمی است که در یکی دو کتاب بیشتر به آن پرداخته نشده است؛ از جمله در حاشیه ای که آقا جمال خوانساری بر مختصر الاصول ابن حاجب نوشته این مبحث را به صورت مفصل آورده و بسیار مایه اعجاب شده است.

**اوجبی:** این همان مسئله حسن و قبح عقلی و مستقلات عقلی است که در علم اصول مطرح می شود؟

**استاد حائری:** بله، منتها در مباحث اصول ما خیلی مختصر از آن می گذرند؛ ولی آنجا به تفصیل راجع به آن بحث شده است. مسئله دیگر همان چیزی است که درس خواننده های فرنگ به آن می گویند «شناخت» در کتابهای سیدمرتضی بحثی است راجع به معرفت که الان سالهاست از کتابها حذف شده است. حتی حالا هم که در جهان مبحث شناخت یک مبحث مهم و اساسی شده است، به نوشته های مرحوم سیدمرتضی توجهی ندارند. من کتابهای محدودی دیدم که به این



می‌کرد چون این را آقای نفیسی نوشته است هیچ ایراد و اشکالی ندارد، مقدار زیادی از یادداشت‌های نفیسی را که چاپ نشده بود، روی اعتقادی که به کارهای او داشت، در جلد پنجم نشریه دانشگاه تهران چاپ کرد. در دویست صفحه حدود هزار و پانصد مجموعه را با عنوان کتابهای خطی کتابخانه مجلس معرفی کرده است و اسم نفیسی را هم نیاورده است و از پیش خود شماره‌ای به آن‌ها داده است همه غلط. از اروپا و امریکا نامه می‌آمد که ما فلان شماره نسخه را می‌خواهیم؛ در صورتی که چنین کتابی با این شماره نداریم. حتی آقای منزوی آن را ملاک کار خودش قرار داده و در کتاب خودش آن شماره‌ها را آورده بود. خوشبختانه من کاری کردم که بشود پاسخ افراد را داد. اینها را براساس شماره قدیم و شماره گلچین

فیش کردم و هرکس شماره گلچین را می‌داد سریع شماره اصلی را پیدا می‌کردم.

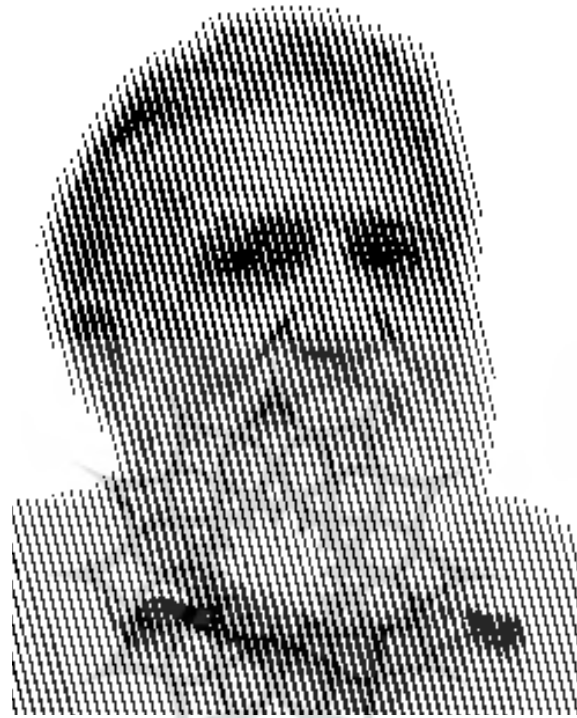
**شکراللهی:** البته خوبی کامپیوتر نسبت به کتاب این است که در هر مرحله‌ای شما می‌توانید اطلاعات را اصلاح کنید.

**استاد حائری:** بله، ولی حتماً گرانتر تمام می‌شود. چون در تمام جهان باید این اطلاعات تغییر کند.

**شکراللهی:** نه، بلافاصله، اگر شما در شبکه جهانی تغییری اعمال نکنید، بلافاصله در تمام جهان این اطلاعات جدید در دسترس قرار می‌گیرد.

**استاد حائری:** البته کتابهایی را که بر اساس اطلاعات غلط چاپ شده‌اند، دیگر نمی‌شود کاری کرد. در عین حال، از هر جا بتوان جلو تکثیر اشتباه را گرفت خوب است. اما از کجا باید شروع کرد ای کاش می‌شد هرچه زودتر این کار را کرد.

ما راجع به کارهای خودمان خوب است حرف بزنیم. این جلد بیستم تا زمانی که من زنده هستم باید چاپ بشود. آنجا مجموعه‌ای بی‌نظیر هست



فهرست مدنظر دارید، اما در مرحله بعد باید آن کتابها تصحیح بشود تا محتوای آنها در اختیار ما قرار بگیرد تا بتوانیم آن اطلاعات را هم تحلیل و بررسی کنیم.

**استاد حائری:** بله، مرحله اول برعهده فهرست‌نویس است که خیلی وظیفه سنگین و مهمی است. اما اگر فهرست‌نویس بداند که این کتاب خیلی زود چاپ می‌شود و در اختیار همه قرار می‌گیرد شاید بار این مسئولیت قدری کمتر شود. اما از آنجا که می‌دانیم معمولاً فاصله بین شناسایی نسخه تا انتشار آن و رواجش بین مردم که بفهمند چه اطلاعاتی در آن هست خیلی طول می‌کشد، فهرست‌نویسی اهمیت پیدا می‌کند. رابط بین کتاب خطی و مردم فقط فهرست‌نویس است. این وظیفه مهم را فهرست‌نویس باید حرمت بردارد و واسطه‌امینی باشد بین مردم و کتابهای خطی.

یک روز آقای سزگین به من گفت:

همیشه منتظرم تا فهرستهای تو دربیاید. کتابهای تألیف قدیم مدارکشان را با کتابهای هم موضوع با آن می‌نویسند. من می‌دیدم که این مرجع خوبی است برای استخراج اسم‌هایی که هیچ جا نیست، نه مؤلفانش را کسی می‌شناسد و نه در خارج وجودی دارد. آقای سزگین می‌گفت این کار خیلی مهم است و همیشه من منتظرم فهرستهای تو برسد و من آن را ببینم. این کاری است که کسی انجام نمی‌دهد چون دقت و حوصله زیادی نیاز دارد.

**شکراللهی:** بعضی از افراد اعتقاد دارند که تصحیح و احیای نسخه‌های خطی مخصوصاً در حوزه علوم درواقع نشن قبر علوم مرده است و چندان فایده‌ای ندارد. چون الان دیگر آن علوم کاربردی ندارد و وقتی ما آن‌ها را منتشر می‌کنیم، هیچ فایده‌ای بر آن مترتب نیست. نظر شما راجع به این طرز تفکر چیست؟

**استاد حائری:** اول این که در علم ترقی حاصل شده، نظریات علمی عوض شده است؛ به خصوص در نجوم که در آن وقت با چشم

که باید ببینید در این مجموعه کتاب الکامل فرغانی مربوط به قرن سوم، رساله ناتمامی که اول و آخرش افتاده، رساله‌ای از خزانی بعد از ابوالفتوح احمدبن محمدبن صوراحمدانی که از علمای بزرگ قرن پنجم بود، به چشم می‌خورد. وی در هیأت یا نجوم رساله‌ای دارد با عنوان تسطیح که نسخه‌هایی که از این اثر در دست است مقاله اول آن است در این مجموعه کتاب اول و آخر افتاده‌ای هست که خدا می‌داند شناختن آن چه کار صعب و مهمی بود. این مقاله دوم همان کتاب است که در هیچ جای جهان نسخه‌ای از آن پیدا نمی‌شود. این مجموعه بسیار مهم و به خط بسیار کهن است. هیچ‌کدام از کتابهای فرغانی در ایران نیست سزگین گفته است که در اروپایک نسخه دیگر از آن را پیدا کرده است.

**اوجبی:** استاد، اگر اجازه بدهید یکبار دیگر برگردیم به تاریخ علم؛ چون برای خود من خیلی جالب است. تصور من این است که بخشی از تاریخ علم از طریق فهرست‌نویسی به دست می‌آید. البته بر اساس همان شیوه‌ای که شما در تنظیم و تألیف

غیرمسلح کار می‌کردند و سلاحی برای دیدن موجودات آسمانی نبود. طبعاً آنها با خیال حرف می‌زدند. در این شکی نیست. اما خیلی حرفهای دیگر اینجا هست. ابتدایی‌ترین حرفش در کتابها و متون فارسی این است که اولاً یک سند قدیمی ماست، و دلیل دستور زبان ماست، و از اصطلاحات فارسی در مقابل زبانهای عربی و سایر زبانها می‌توانیم استفاده کنیم؛ مثلاً طب فارسی، نجوم فارسی، فقه فارسی و... خیلی استفاده‌ها دارد. اما این معنایش این نیست که ما بگوییم آن علمی که آنجا هست امروز قابل استفاده است. یک نکته هست و آن این که این کتاب باعث می‌شود که ما اعتماد به نفسمان را بازیابیم. این چیزی است که من یکبار هم در مقدمه فهرست سنا نوشتم. ما خودمان را در بین ملل دنیا خیلی ضعیف می‌دانیم. این که بدانیم پیشرفت تمدن ما تا کجاها بوده، خیلی مهم است. به علاوه در برخی مسائل به‌خصوص مسائل طبی و داروشناسی، علاوه بر مباحث علوم انسانی که خیلی مهم است، خیلی نکات هست که همین الان قابل زنده شدن و استفاده است. در طی این چند سال که هند استقلال پیدا کرده است، چند دانشگاه طب سنتی به‌وجود آمده و این علوم در آنجا زنده شده است؛ آن هم از طریق همین کتابها که مرده تلقی می‌شد. پس این طور نیست که این علوم مرده باشد.

بله، درست است که علم ترقی کرده است؛ اما در این کتابها فقط چیزهای مرده نیست. چیزهایی هست که باید مطالعه شود؛ چون مفید و ارزنده است. همیشه مرحوم گنابادی کوشش می‌کرد که متون قدیمی فارسی را پیدا کند و به ما هم همین سفارش را می‌کرد. چون این متون برای ما خیلی مهم است. به جای اصطلاحات رایج عربی یا فرنگی اصطلاحات بسیار زیبای فارسی را می‌توانیم از آنها به دست بیاوریم و انتخاب کنیم. **شکراللهی:** همان کاری که فرهنگستان زبان با زحمت و شاید با حالت تصنعی انجام می‌دهد. **استاد حائری:** بله، کاملاً درست است. در فرهنگستان زبان جعل لغت می‌کنند که از آن کارهای غلط روزگار است. لغت قابل جعل نیست.

باید لغت بین مردم رایج باشد.

**شکراللهی:** برای حفاظت نسخه‌های خطی یعنی مرمت و تهیه میکروفیلم از آنها، ظرایف و حساسیتهایی را باید مراعات کرد؛ مخصوصاً برای نسخه‌های بسیار کهن و همچنین نسخه‌هایی که از جنبه هنری حائز اهمیت است. ممکن است اگر ما بخواهیم به بهانه حفاظت از اینها میکروفیلم تهیه بکنیم، این آثار آسیب ببیند. درواقع، اگر ما به اهمیت خاص نسخه و حساسیت آن از نظر آسیب‌پذیری بی‌برسیم، چه خوب است که آن را چاپ کنیم. راجع به این مورد چه توصیه‌ای می‌فرمائید؟

**استاد حائری:** این مسئله خیلی دقیق و مشکل است. اولاً از کتابهای تزئینی تا آنجا که ممکن است نباید فیلم برداشت؛ چون لطمه می‌خورد. فیلمبرداری از نسخه‌های خیلی هنری باید توسط دستگاهی صورت بگیرد که صدمه‌ای به نسخه‌ها نرساند؛ و اگر نه تا آنجا که ممکن است باید این نسخه‌ها در کمال امنیت حفظ بشود تا زمانی که وسیله‌ای پیدا بشود که لطمه‌ای به نسخه‌ها وارد نکند. ما برای چاپ اینها عجله نباید بکنیم حتی باید اینها داخل ویترین قرار بگیرد و از پشت ویترین آنها را تماشا کنیم. حتی نباید پشت ویترین هم همیشه باز باشد؛ چون نور و سایر عوامل هم به آن آسیب می‌رساند.

و اما مسئله صحافی و مرمت: این مطلب را سالهاست که مطرح کرده‌ایم و تا به حال کسی جواب درستی به ما نداده است. کتابهای قدیمی بعد از گذشت هشتصد سال، نهصد سال، هیچ ایرادی پیدا نکرده است. نه اسید در آن به وجود آمده نه چیزی از آن خورده و کم شده است. اگر حوادثی از قبیل سوختگی و موریانه و آب و اینها نبوده، کتابها سالم مانده است. در کاغذهای قدیمی اسید وجود نداشته است من چنین چیزی را نمی‌پذیرم؛ چون کاغذها سالم است. ممکن است جنس کاغذهای قرن سیزده فرق داشته باشد. نمی‌دانم ولی کاغذهای قدیم نیاز به حفاظتهای اینچنینی ندارد. فقط باید حادثه‌ای برای آن اتفاق نیفتد و از رطوبت، حرارت، نور، و حشرات حفظ بشود. اما این که نسخه را ببریم و بگذاریم در

دستگاه، این را نیز من قبول ندارم و تا به حال هم به آن عمل نکرده‌ام. یکی دیگر از دیدگاههایی که وجود دارد راجع به مرمت است که می‌آیند بخشهای ناقص یا خورده شده یک نسخه را تکمیل می‌کنند. از یک جنبه شاید این کار بد نباشد؛ اما از جهت دیگر اصالت نسخه از بین می‌رود. اگر بشود کاری کرد که این دو بخش از هم قابل تمایز باشد، خوب است؛ طوری که هنرها قاطی نشود و دست به ترکیب آن هنر قدیمی زده نشود.

کتاب را باید از گرد و غبار پاک کرد و جلوی حرارت گرفته شود و نباید حشرات هم به کتاب آسیب برسانند، اوراق کتاب باید مرمت و صحافی بشود. اما با اینکه کاغذها در آن دستگاههای وحشتناک جدید که می‌گویند برای حفظ کاغذ است حفظ شود موافق نیستیم. البته اگر دیده شد که یک کتاب دچار عارضه‌ای شده است که همین طور پیشرفت دارد، باید جلوی آن را گرفت. ولی من تا به حال چنین چیزی ندیده‌ام که بعد از هفتصد، هشتصد سال کاغذ ذره‌ای تغییر کرده باشد. حال مرکبها اسید دارد، لابد در گذشته نداشته است.

**شکراللهی:** این کبیلج که استفاده می‌کردند برای محافظت از کاغذ و کتاب برای چه بوده است؟ آیا برای جلوگیری از آفت حشرات بوده است؟

**استاد حائری:** این طور نوشته‌اند. البته راجع به کبیلج هم نوشته‌اند ملک موکل بر کتب خطی (هم در تقابل حشرات، و هم در مقابل شیطان). ظاهراً کبیلج یکی از اسامی شیطان است، درست بر ضد همین فرشته موکل.

**شکراللهی:** من شنیده‌ام که در بسیاری از روستاهای ما، افراد و خانواده‌هایی که نسخه‌های خطی دارند، با توجه به آنکه متن بسیاری از آنها عربی است، تصور می‌کنند این نسخه‌ها قرآن و احادیث هستند و برای اینکه مورد بی‌احترامی و بی‌توجهی قرار نگیرند، یا آنها را دفن میکنند یا به آبهای جاری می‌سپارند برای اینکه از آثار تالیفی دنیای اسلام چیزی فوت نشود لازم است که این آثار هرچه سریعتر شناسایی بشوند. حداقل این





کتابها در شرایطی که در اختیار خود آنها قرار دارد ثبت بشود. چطوری باید این کار را کرد؟

**استاد حائری:** این مهمترین کار است. خوب، این فکر را سیاستمدارها باید بکنند که خودتان جزء آن طبقه هستید. جدی می‌گوییم باید یک فکری برای این مسئله کرد. یقیناً عده‌ای زیر بار نمی‌روند که کتابهایشان شناسایی و ثبت بشود خوب، اقلأً

تعلیماتی داده شود و اقدامی در این زمینه بشود. اوایل انقلاب که از من پرسیدند: کتاب خطی در کجاها هست گفتیم: یکی از جاهایی که کتاب خطی هست منزل یکی از آقایان است. بعد آن آقا ناراحت شده بود که چرا گفتی و دیگر آدرس نده. البته من آدرس نداده بودم. منظورم این است که در ایران وقتی یک آدم تحصیلکرده این حرف را می‌زند، شما حساب بقیه را بکنید. کاری که می‌گویند دولت عراق اجرا کرده است هم قابل بررسی است. دولت به سراغ هرکس که کتاب خطی دارد، مأمور می‌فرستد که آن کتاب را شناسایی و ثبت بکند و این فرد حق ندارد کتاب خطی را به دیگری بفروشد. اگر بخواهد بفروشد، باید به هر قیمتی که خواست به دولت بفروشد. اما کتابها مهتری دارد که او نمی‌تواند آن را به دیگران بفروشد.

خلاصه این که مسئله خیلی بزرگی است و شایسته است حکومت یک کار اساسی در این زمینه بکند. البته معمولاً مردم به کارهای حکومتی حساسیت نشان می‌دهند و باید یکی از کتابخانه‌ها که با مردم ارتباط دارد این کار را به عهده بگیرد. این کار خیلی ساده‌ای نیست اما حتماً باید صورت بگیرد؛ آن هم با دو هدف: یکی حفظ کتابها از تلفات آینده و یکی هم برای شناسایی آثار تألیفی علمای ایران و اسلام.

**شکراللهی:** خیلی شما را خسته کردیم. اگر در پایان مصاحبه صلاح می‌دانید که به مطلب خاصی اشاره کنید، خواهش می‌کنم بفرمایید.

**استاد حائری:** من در روز مراسم بزرگداشت دلم می‌خواست مطلبی را بگویم که فراموش کردم. حالا آنرا عرض می‌کنم. از سال ۱۳۳۰ که من به کتابخانه مجلس آمدم کارم بیشتر این بود که جواب مراجعات را بدهم و کار خیلی مهمی

دستم نبود. لغتنامه هم رفتم و کار کردم، ولی کاری جدی نکردم. می‌خواهم بگویم صرفنظر از اهدافی که هرکس دارد یک مسئول وجود دارد و معتقد به کار خیلی روی کار اثر دارد. رئیس مجلس وقت جزء ارکان حکومت طاغوت بود. حرفی در این نیست. ولی او به من اعتقاد پیدا کرده بود و من را تشویق می‌کرد. من هرچه کار کردم و به شوق آمدم مربوط به آن زمان است. فکر کردم باید از او حق‌گذاری بکنم و این را بگویم؛ و نباید نسبت به او ناشکر باشم. البته من خیلی گله‌ها داشتم از او ولی به هر حال من هر قدر که حوصله کردم و کار کردم بر اثر رفتاری بود که او داشت. او کار را می‌شناخت و از کار خوب خوشش می‌آمد. البته نه بارک‌الله به من گفت، نه پول اضافه به من داد، هیچ وقت، خدا شاهد است فقط رفتارش خوب بود. بودجه کتابخانه مجلس تا سال ۱۳۴۰ سالی بیست هزار تومان برای همه کارهای فنی و خرید کتاب بود که باز آخر سال بخش عمده این بودجه به صندوق دولت برمی‌گشت. این هم هنر کتابخانه بود. این آقا که آمد، همان سال اول چند میلیون تومان کتاب خرید. در آن وقت سه و نیم میلیون تومان خیلی پول بود. همان سال اول گفت که برای خرید کتاب نباید حساب و کتاب کنیم. هر قدر نیاز است هزینه کنید. از کارهای دیگرش این بود که مرتب سراغ مقاله‌های من را می‌گرفت و پیگیری می‌کرد. همین من را تشویق می‌کرد. این حرفی بود که برای حق‌گذاری نسبت به آدمی که در تشویق من مؤثر بود باید می‌زدم.

**شکراللهی:** درباره عکس‌العمل سردار فاخر حکمت زمانی که شما لباستان را عوض کردید هم اشاره‌ای بفرمایید.

**استاد حائری:** بله، یادم نبود. این هم از آن مطالبی بود که باید ذکر می‌کردم چون حق را باید گفت. بله از کار حکمت حیرت کردم. در ابتدا که من آمدم کتابخانه خیلی برای من احترام قایل بودند و حتی رئیس کتابخانه جلوتر از من راه نمی‌رفت. اما بعد که اینجا کارمند شدم، احساس کردم که حرمت لباس نگه داشته نمی‌شود. من هم از این موضوع ناراحت بودم. از طرفی هم پیش خود می‌گفتم که من نه امام جماعتم و نه کاری



روحانی می‌کنم. این بود که لباس روحانی را درآوردم و لباس شخصی می‌پوشیدم. تصادفاً یک روز آقای حکمت را دیدم که داشت وارد مجلس می‌شد. من هم در محوطه بودم. به او سلام کردم و او گفت: عجب شما لباست را عوض کردی؟ گفتم: بله. گفت: چرا لباست را عوض کردی؟ گفتم: فکر می‌کردم این جور بهتر است. گفت: نخیر، هیچ هم بهتر نیست. ما خیلی دوست می‌داشتیم که یک روحانی در کتابخانه مجلس می‌بود این عین عبارت سردار فاخر حکمت بود. اتفاقاً خود او هم من را استخدام کرده بود.

**شکراللهی:** اگر به غیر از کار ارزشمند فهرست‌نگاری نسخه‌های خطی، دلتان می‌خواست کار دیگری بکنید، آن کار چه بود؟

**استاد حائری:** دلم می‌خواست در آن روز بزرگداشت این حرف را می‌زدم. اصلاً دلم می‌خواهد فرصتی فراهم بشود که صحبت‌هایی را که آن روز دلم می‌خواست بگویم و نگفتم بگویم. یکی هم همین مطلب است. من با همان فکر روحانی خودم فکر می‌کردم نظریاتی را که درباره حقوق اسلامی و فقه دارم، مطرح کنم؛ مثلاً در قرآن به مواردی برخوردیم که می‌توان به آن استناد کرد. چند اصل مهم باید در بیاورم و مرتب کنم. این مسئله به آینده مسلمانها بستگی دارد. این که



دین ابدی است چه می‌شود؟  
**شکراللهی:** یعنی می‌فرمایید ابزار دین نباید زبان باشد؛ بلکه باید اندیشه باشد.

**استاد حائری:** زنده باد! عقل و فکر، برای اسلامی که معجزه‌اش کتاب است و توصیه‌اش به خواندن و فکر کردن، حرف اصلی من این است که می‌گویم امکان ندارد مسلمانان در فتوحاتشان کتابسوزی کرده باشند دینی که معجزه‌اش کتاب است و ادامهٔ دینش هم با فکر و اجتهاد است، نمی‌تواند بگوید جز کتاب خدا هر کتاب دیگر را بریزد دور. امکان ندارد.

مرحوم محیط طباطبایی می‌گفت که این مسئله کتابسوزی اسکندریه را اولین بار یک تاریخ‌نویس مسیحی به نام ابن‌العبری در قرن هفتم در کتابش با عنوان تاریخ ابن‌العبری آورده است. اولین بار او در قرن هفتم نوشته است و هیچ سندی هم ندارد. در هیچ جای دیگر، در هیچ سندی این مسئله مطرح نشده است که فرستادگان خلفا که برای فتوحات می‌رفتند، کتابسوزی کرده باشند. یک قرن بعد از ابن‌العبری، ابن‌خلدون هم این حرف را زده است. البته راجع به این موضوع شهید مطهری هم در جایی گفته است که این ادعا سندی ندارد.

**شکراللهی:** در کتاب خدمات متقابل ایران و اسلام.

**استاد حائری:** بله، این موضوع درست است و من به آن اعتقاد دارم.

**شکراللهی:** خیلی ممنون که در این گفت و گو شرکت فرمودید. البته ما شما را خیلی خسته کردیم و خودمان بسیار بهره بردیم.

**استاد حائری:** خدا عمر و عزت‌تان بدهد. شما که می‌آید من هوس حرف زدن می‌کنم؛ برای اینکه خوب می‌فهمید.

بشری که متقی نباشد، حرمتی ندارد و ملاک دیگری برای این حرمت معرفی نشده است الا تقوی. پس ما نمی‌توانیم برده‌داری را به این دین بچسبانیم و بگوییم این دین برده‌داری را قبول دارد. اگر هم برده‌داری در اوایل اسلام بود، به دلیل خاصی بود. در اوایل، دلیل اسلام کاملاً مفهوم است. برای اینکه اسلام دینی بود که با بسیاری از آداب و سنن معموله مخالفت کرد و اگر می‌خواست شرط پذیرش اسلام از طرف مردم را این قرار بدهد که هشتاد درصد اموالشان را بریزند به دریا، ممکن بود هیچ‌کس حاضر نشود مسلمان بشود. اگر اسلام این شرط حذف برده‌داری را مطرح می‌کرد مثل این بود که بگوید اموالتان را بریزید به دریا. این مسئله تا زمانیکه برده‌داری بود، قابل درک است. اما بعدش را من نمی‌توانم بفهمم. ما باید با عقلمان این را بسنجیم.

**شکراللهی:** ممکن است در آن مقطع خاص هدف از عدم لغو برده‌داری این بوده که بردگان وارد زندگی مسلمانان بشوند و مورد تربیت اسلامی قرار بگیرند و بعد هم آزاد شوند که هم با اسلام آشنا شوند و هم آزادی خود را از طرف اسلام بدانند؟

**استاد حائری:** بله، این هم هست. اما مال همان اوایل است، تا چند وقت می‌شود این را ادامه داد؟ بیست سال نه بیشتر.

این که پایبندی به شکل احکام باشد نه به محتوا برای ما بلا درست می‌کند و ما را از جادهٔ اصلی دین بیرون می‌برد. پایبندی به شکل غلط است. چون این مفاهیم عرفی و شکلها عوض می‌شود. محتواها می‌ماند اما با صورتی دیگر. تفکرات عرفی و عرفیات دایم در حال تغییر است در طول زمان بعد از نیم قرن، یک قرن یا دو قرن عرفیات عوض می‌شود. این است که اگر ما بخواهیم بگوییم هر چیزی را به همان شکل اول قبول داریم، وقتی که شکل منسوخ شد ما هم منسوخیم.

ابوریحان بیرونی حرف عجیبی می‌زند. او می‌گوید که اگر روزی عربی از مد افتاد و دیگر مورد استعمال نبود یا اصلاً مثل خیلی از زبانها که از بین رفتند، عربی هم از بین رفت، تکلیف اسلام که

مسلمانها باید چه کنند؟ آیا باید عده‌ای بی دین بشوند و بروند؟ نباید راضی بشویم یک عده جوان که دل پاکی دارند از دین خارج بشوند؛ برای این که معتقدند با این دین نمی‌شود ساخت. من فکر می‌کنم متدینین کلامی که می‌گویند یک ذره گوشهٔ آن چیزهایی که سر بعضی درسها خوانده‌اند نباید ساییده شود، مسائل را خوب متوجه نشده‌اند. آن‌ها می‌گویند تمسک به ملاکات قیاس است؛ همان قیاسی که مبطل است. درست است که ملاک کل احکام شرع عدل و قسط است، ولی احکام نمی‌تواند دائر مدار ملاک باشد. این حرف رسمی یک فقیه است - یک فقیه و یک اصولی شیعه - که احکام نمی‌تواند دائر مدار ملاکات باشد. ملاکات حکمت حکم هست؛ ولی علت حکم نیست. چیزی می‌تواند دائر مدار حکم باشد که علت آن باشد، نه حکمت آن. بله حکمت احکام این است که قسط و عدل پیاده شود. اما این طور نیست که احکام و اثر مدارش باشد؛ مثلاً اگر بگویند شما شرب خمر نکنید، برای این که مسکر است، تعلیل شده علت حرمت شرب خمر مسکر بودنش. اما اگر این حکم به صورت حکمت بود، شرب خمر بد است. یکی از خواص خمر هم این است که انسان را به اسکار وادار می‌کند. ولی در بعضی موارد هم اسکار ندارد؛ ولی باز هم حرام است. اسکار علت حکم نیست؛ حکمتش است. به دلیل این که گاهی انسان را مست می‌کند، اسلام آن را حرام کرده است، این حکمت حکم است. این یک بحث اصولی است که فعلاً از آن می‌گذریم.

من می‌گویم که قسط و عدل از آن چیزهاست که هر جا صحبتش بشود، حکمت نمی‌تواند باشد؛ بلکه علت است، و دائر مدار احکام است. برای اینکه در قرآن آمده در تمام امم سابقه ما دین را فرستادیم و پیغمبران را فرستادیم تا قسط و عدل را برای مردم اقامه کنند. حکمت یعنی چه؟ این ملاک احکام است. اگر حکمی باشد که ضد عدل و ضد قسط باشد ضد دین است. اگر ثابت بشود برده‌داری امری ضدبشری است و اهانت به حیثیت بشر است نمی‌شود آن را قبول کرد؛ آن هم اسلامی که برای بشر حیثیت قایل است. البته بشری که با خدا رابطه‌اش خوب باشد؛ وگرنه